

فجایع و کشتار انسانی در اردوگاه کهریزک

گزارش تکان دهنده رضا یآوری (آزاد شده از زندان کهریزک)

نمیدونم از کجا شروع کنم! آگه از لحاظ انشایی و املائی گزارشی رو که می خوام الان از گوانتاناموی ایران، کمپ کهریزک، بگم ایراد داشت من رو ببخشید چون خیلی عجله دارم و باید زودتر برم. الان که دارم این رو می نویسم ساعت ۸ دقیقه بامداد ۶ مرداد ماه هست. من بامداد امروز به همراه چند نفر به طرز معجزه آسایی از مرگ حتمی نجات یافتیم. و الان از بیمارستان رسیدم خونه و بلافاصله پای سیستم اومدم و این وبلاگ رو ایجاد کردم.

من ۱۸ تیر دستگیر شدم. ۲۱ سال سن دارم. الان که دارم اینو می نویسم باز باورم نمی شه که آزاد شدم. تو تظاهرات ۱۸ تیر که با یکی از دوستانم سوار موتور بودیم و دوستم داشت با موبایل فیلمبرداری می کرد توسط چند لباس شخصی مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. یه زن اومد ما رو از زیر دست اینا نجات بده که اون بیچاره هم کلی زدند. ما رو انداختند توی یه مینی بوسی که پر از آدم کتک خورده و شل و پل بود مثل خود ما. مینی بوس ما رو به یه کلانتری برد. انقدر کتک خورده بودم که نفهمیدم کجا بود. بعد ما رو اونجا کنار دیوار چیدند و منو دوستم کنار هم وایسادیم. بعد یه لباس شخصی قوی هیکلی اومد و یکی در میون می کشید بیرون و با تک پا سوار مینی بوسمون کرد و اون لحظه دیگه از دوستم خبر نداشتم و ندارم ما رو به همراه ده ها نفر دیگه به اردوگاه کهریزک بردند. باور نمی کنید حداقل اون اتاقی که ما رو بردند ۲۰۰ نفر بودند. همه زخمی و باتوم خورده. صدای ناله همه جا رو فرا گرفته بود. با خودم گفتم اینا میخوان چی به سرمون بیارن. شاید فردا بریم داسرای. زندانی. اونجا حداقل از اینجا بهتره. اصلا جا نبود که بشینی. تمام در و دیوار خون بود.

به فکر دوستم بودم آخه اون از بچه هایی نبود که بتونه این جور جاها رو تحمل کنه. تو این اوضاع و احوال کسانی که تو اتاق بودند شروع به گریه و زاری و ناله کردن و گفتن ۱ نفر مرده. صدا از ته اتاق می اومد ولی شاید باورتون نشه همه به هم چسبیده بودیم و نمی تونستیم تکون بخوریم. نگاهیهای لباس شخصی اومدن تو و لامپارو شکوندن در تاریکی مطلق شروع کردن زدن. هر کی جلو دستشون بود میزدن. نیم ساعت حسابی کتک زدن. چند نفر از شدت کتک خوردن به کما رفتن شاید هم مردن.

بعدش چند تا چراغ قوه روشن کردن و انداختند تو صورت ماها گفتند آگه صداتون درآد این باتوم ها رو می کنیم باورم نمی شد. فکر میکردم دارم کابوس می بینم.

صادق که انگار ارشدشون بود جنازه اون کسی رو که مرده بود رو برداشت و تکیه جنازه رو داد به دیور چراغ قوه رو انداخت رو صورتش گفت ما حکم کشتن شما رو داریم. پس شانس بپارید و مثل این مادر ... (به مرده) نمی رید. هیچ صداتون رو در نمی آرید. تا صبح آگه زنده موندید موندید. آگه نمردید که ...

مرتضی سلحشور

مراد آقاسی

محسن انتظامی

در ضمن اسامی تعداد زیادی از بازداشت شده ها رو تو کمپ خودمون دارم که اون رو هم تو این وبلاگ تا چند روز آینده می گم.

خدایا ما رو از شر اینا راحت کن

باورم نمی شه که ۲۴ ساعت پیش کجا بودم

خدایا همه ایرانی ها و آزادیخواهان رو هر چه سریع تر نجات بده.

در ضمن احتمال می دم با تغییراتی که تو کمپ کهریزک پیش اومده اون بازداشتگاهی که رهبر فاسد قراره تعطیلش کنه همین کهریزکه. چون خیلی ها توش کشته شدند.

رضا یآوری (نام مستعار من)

۶ مرداد ماه ساعت ۱:۱۰ دقیقه بامداد

به امید آزادی دربندان کهریزک